

ناگفته‌های دختر آیت‌الله کاشانی از پدرش

۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۴ ساعت ۲۲:۳۰

ایشان بسیار مهربان و خوش اخلاق بودند و ما هیچ وقت از ایشان کوچک‌ترین بی‌احترامی‌ای نسبت به کسی ندیدیم، اما بیشتر در تبعید و زندان بودند و ما کمتر توفیق زیارت ایشان را پیدا می‌کردیم.

آنچه پیش روی دارید، گفت و شنودی متفاوت با یکی از فرزندان دختر آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی است. سرکار خانم اشرف السادات کاشانی همسر دکتر سید جلال الدین مدنی در مقام بیان خاطرات خویش از پدر، به نکاتی جذاب اشاره می‌کند که تاکنون بیان نشده یا کمتر بیان شده است. امید می‌بریم که این گفت و شنود متفاوت، پژوهندگان تاریخ معاصر و نهضت ملی را به کار آید. ● به عنوان فرزند آیت‌الله کاشانی، تحلیل کلی شما از جریان رایج تاریخ‌نگاری درباره ایشان چیست؟ آیا در این باره اهمال و غفلتی می‌بینید؟

خوشبختانه انقلاب اسلامی بسیاری از زوایای تاریک تاریخ معاصر را روشن کرد. مخصوصاً شخص حضرت امام درباره روشن کردن چهره واقعی شخصیت‌های مغفولی چون آیت‌الله کاشانی اهتمام ویژه‌ای داشتند. پیش از آن بسیاری از واقعیت‌ها را بر عکس جلوه می‌دادند، ولی حضرت امام که سال‌ها با آیت الله کاشانی همدل و همراه بودند، پس از انقلاب، بارها درباره ایشان صحبت کردند. مرحوم مدرس با رضا شاه جنگیدند و ماهیت دشمن کاملاً معلوم و بر همگان آشکار بود، اما آیت الله کاشانی از یک سو با انگلیس مبارزه می‌کردند، از سوی دیگر با حکومت بود و در جبهه سوم با کسانی که به اسم ملی‌گرا در دل مردم جا باز کرده بودند، در نتیجه افراد و گروه‌های متنوعی در کنار هم، در برابر ایشان صف کشیدند.

جالب اینجاست که هنوز هم در رسانه‌ها نقش آیت‌الله کاشانی تحریف می‌شود، ولی خوشبختانه پس از انقلاب، شخصیتی مثل حضرت امام از آیت الله کاشانی سخن گفتند و بسیاری از وجوه شخصیت ایشان را آشکار کردند. خاطریم هست شهید آیت بسیار به آیت الله کاشانی علاقه داشت و همیشه می‌گفت: «لازم نیست کسی از ایشان دفاع کند، امام همه چیز را درباره آیت‌الله کاشانی گفتند» حتی یک بار در تلویزیون دیدم که آقای قرائتی گفتند: که یکی از برکات انقلاب این بود که ما آیت الله کاشانی را شناختیم! بنابراین وقتی از شهید مدرس گفته می‌شد، چون دشمنان ایشان شناخته شده بودند، کسی حرفی نداشت، اما در مورد آیت الله کاشانی قضیه به این شکل نبود و از هر طرف، هر کسی به زعم خود، «ان قلت» داشت.

یادم هست وقتی یکی از خیابان‌های غرب تهران را به نام آیت الله کاشانی نامگذاری کردند، آقای مسیح مهاجری در روزنامه

جمهوری اسلامی نوشت خوب که همه جا را تقسیم کردند، آخر سر این گوشه باقی ماند که اسم آیت الله کاشانی را روی آن گذاشتند!! بعد از انقلاب مرحوم آقای فلسفی در یک سخنرانی، خیابان‌های مسیر خیابان ولیعصر را، که آن موقع نام مصدق را بر آن گذاشته بودند را مورد اشاره قرار داد و گفت: اسم خیابان به این درازی را گذاشته‌اید مصدق؟ و پیشنهاد داد که دست کم نام خیابانی در همان سطح از اهمیت را بگذارند آیت الله کاشانی. پس از چندی اسم آن خیابان را تغییر دادند و گذاشتند ولی عصر (عج). غرض این است که هنوز هم با وجود اسناد محکم تاریخی در باب خدمت و خیانت رجال سیاسی، باز هم عده‌ای سعی می‌کنند حقایق تاریخی را تحریف کنند. به همین دلیل، من از تلاشی که برای افشای حقایق می‌کنید ممنونم.

• از ویژگی‌های ایشان به عنوان یک پدر یاد کنید؟

ایشان بسیار مهربان و خوش اخلاق بودند و ما هیچ وقت از ایشان کوچک‌ترین بی‌احترامی‌ای نسبت به کسی ندیدیم، اما بیشتر در تبعید و زندان بودند و ما کمتر توفیق زیارت ایشان را پیدا می‌کردیم. مخصوصاً در کودکی که بسیار به ایشان نیاز داشتیم، بار سنگین مسئولیت تعلیم و تربیت بچه‌ها کاملاً بر عهده مرحومه مادرمان بود. من تقریباً ۲۰ سال داشتم که ایشان فوت کردند و توانستم زیاد از محضر ایشان استفاده کنم. آن روزها دخترها کمتر امکان دانشگاه رفتن داشتند، اما پدر توصیه می‌کردند به شرط حفظ حجاب و رعایت احکام، قطعاً ادامه تحصیل بدهید.

• و شما ادامه دادید؟

بله بعدها که شرایط مهیا شد تا لیسانس زبان انگلیسی ادامه دادم. البته نمره و معدل برای پدر اهمیت چندانی نداشت ایشان بیشتر روی رفتار و اخلاق ما تمرکز داشتند و از ما نجابت، اصالت، آشنایی با قرآن و احکام می‌خواستند.

• آیا شما با توجه به شرایط خاص پدرتان، در فضای اضطراب زندگی می‌کردید؟

خیر، مادرمان نگرانی‌ها را به بچه‌ها منتقل نمی‌کردند و همیشه محیط را یک محیط تربیتی و درسی نگه می‌داشتند. سنگینی مسائل بیشتر روی دوش ایشان بود و هیچ وقت کسی متوجه مشکلات ایشان نمی‌شد. حتی گاهی وسایل زندگی می‌فروختند، ولی نمی‌گذاشتند کسی متوجه فشار مالی روی خانواده بشود. بسیار مدیر و صبور بودند.

• شیوه تربیتی پدرتان در اوقاتی که در کنار شما بودند، چگونه بود؟

بچه‌ها اهل درس و مطیع پدر و مادر بودند. خیلی که شیطنت می‌کردیم فوقش می‌گفتند، «بچه! چرا این طوری می‌کنی!»

• مکتوبات و اسناد به جا مانده از آیت‌الله کاشانی موید تیزهوشی خارق العاده است. جلوه‌هایی از این ویژگی را به زبان خاطره بیان

تقریباً اواخر عمرشان، در بیمارستان بستری شدند. انسان در شرایط بیماری، حال و حوصله ندارد، ولی ایشان متوجه و در جریان تمام اوضاع اجتماعی بودند و به دلیل هوش سرشار هیچ نکته‌ای از نگاهشان پنهان نمی‌ماند. ایشان بسیار هم سریع الانتقال و در درک و تحلیل مسائل کم‌نظیر می‌کردند و به سرعت تصمیم می‌گرفتند. یک بار من تا آمدم بگویم «چرا مردم...»، ایشان بلافاصله فرمودند، «من که از که اجدادم بالاتر نیستم!»

من واقعا حیرت کردم که چطور پاسخ دقیق سئوالی را که نپرسیدم دادند. از قول امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است که هیچ فضیلتی نبود که به دشمن و هیچ ردیلتی نبود که به من نسبت ندادند! گاهی حس می‌کنم این همان کاری بود که با آیت الله کاشانی هم کردند. در این زمینه خاطره‌ای هم از حضرت امام دارم. در روزهایی که پدرم به شدت ترور شخصیت می‌شدند، کار به جایی رسیده بود که امام می‌گفتند ایشان وارد مجلس شدند و هیچ کسی از جایش بلند نشد! من بلند شدم و جایم را به ایشان تعارف کردم.

اگر پیامدهای گران بار قیام امام حسین(ع) از بین رفتنی است، آثار خلوص و خدمات آیت الله کاشانی را هم که پیرو حضرت علی(ع) و امام حسین(ع) بودند، میتوان از بین برد. هرگز نام و یاد مردان خدا فراموش نخواهد شد.

• از بذله‌گویی و حاضر جوابی ایشان هم خاطراتی را بیان کنید؟

گاهی سر سفره چنگال را به یک قطعه غذا می‌زدند و جلوی ما می‌گرفتند و بعد خودشان می‌خوردند. بسیار شاد و خوش اخلاق بودند. در دهه آخر عمر که ایشان مورد بی‌مهری و حتی اهانت قرار گرفتند، باز هم در اخلاق خوب ایشان تغییری پیدا نشد. ایشان در عین حال که همیشه جان بر کف بودند، در مورد دیگران بسیار محتاط بودند و به هیچ وجه دلشان نمی‌خواست کسی صدمه ببیند. فوق العاده رئوف بودند. یادم هست پسری در کوچه ما بود که مو نداشت و بچه‌ها اذیتش می‌کردند. پدر همیشه به سرش دست می‌کشید و به او محبت می‌کردند. ما هیچ وقت از ایشان کلمه سبکی نشنیدیم. همیشه با احترام با همه حرف می‌زدند. همیشه مرتب و پاکیزه بودند. به مال دنیا کوچک‌ترین توجهی نداشتند.

• ایشان حتی حقوق نمایندگی و ریاست مجلس را نمی‌گرفتند. در عین حال در خانه شما همواره به روی همه باز بود. هزینه این زندگی چگونه تامین می‌شد؟

پدر از نظر شخصی بسیار صرفه‌جو بودند. یک روز در حیاط اندرونی پیاز کوچکی را کنار باغچه دیدند. آن را به خادمه منزل دادند و گفتند: اسراف نکنید! هزینه‌های جاری رفت و آمدها را هم آقایان بازاری تامین می‌کردند. خود ما به هیچ وجه ریخت و پاش نداشتیم

• دعای همیشگی ایشان چه بود؟

خدایا! ما را از شر نفس اماره حفظ کن! سال‌ها گذشت تا فهمیدم بهترین دعا همین است. پدر با آن همه قدرت، هرگز آلوده دنیا نشدند. وقتی از دنیا رفتند، هیچ ارثی از ایشان به جا نماند و در حالی که می‌توانستند در گوشه عافیت بنشینند و رساله بنویسند و آن همه فشار و تبعید و زندان و تهمت و بی‌حرمتی را تحمل نکنند، لحظه‌ای به این چیزها فکر نکردند. دغدغه ایشان در همه عمر، درد مردم بود. پدر بزرگم فقط همین یک پسر را داشتند و همه صفات پسندیده در همین یکی خلاصه شده بود.

• از رابطه امام و آیت‌الله کاشانی خاطره‌ای دارید؟

یکی از علما می‌گفتند وقتی من و آقای مطهری می‌خواستیم از قم به تهران بیاییم، امام به ما می‌گفتند در تهران و از محضر آیت‌الله کاشانی استفاده کنید. امام آیت‌الله کاشانی را خیلی دوست داشتند و اغلب به دیدارشان می‌آمدند. بسیاری از عقاید امام متأثر از عقاید آیت‌الله کاشانی بودند. جمله معروف آیت‌الله مطهری خطاب به دکتر محمود کاشانی هم جالب است که فرمودند: از قول من به آقایان و روحانیون بگوئید که تجلیل از آیت‌الله کاشانی، عزت روحانیت است.

منبع: مشرق

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۰۴۲۲/پدرش-کاشانی-الله-آیت-دختر-های-ناگفته>